

قبل از بیان ادامه کلام مرحوم صدر، لازم است اشاره کنیم که مرحوم میرزای قمی در مبحث عام و خاص در قوانین الأصول، همین تقریر - ادعای وحدت به حمل اولی - را قبول کرده است. اما آن را نقطه مقابل کلام سکاکی قرار می دهد. مرحوم میرزای قمی، فرض دوم (که در کلام مرحوم شهید صدر خواهیم آورد) را مبنای سکاکی بر می شمارد. ایشان می نویسد:

«و أنّ المجاز أيضاً هو استعمال للفظ الموضوع لمعنى فى معنى آخر بأن يفيد أنّ هذا ذاك بعنوان الحمل الذاتى لا الحمل التعارفى، فإنّ «أسداً» فى قولنا: «رأيت أسداً يرمى» لم يستعمل إلا فى «الرجل الشجاع» و لم يستعمل فى «زيد» مثلاً. نعم؛ استعمل فى «الرجل الشجاع» الذى أريد من هذا اللفظ فى «زيد» على نهج يتضمّن الحمل المتعارفى إذ النسبة إنّما وقع بين مفهوم الأسد و مفهوم الرجل الشجاع بمعنى أنّ زيداً شبه من جهة أنّه رجل شجاع بالحيوان المفترس لا من حيث الخصوصية و استعير لفظ الأسد الموضوع له لزيد من حيث إنّهُ رجل شجاع لا من حيث الخصوصية فلفظ أسد فى هذا التركيب مجاز من حيث إنّهُ أريد منه الرجل الشجاع و حقيقة من حيث إطلاقه على فرد منه فإطلاق أسد على زيد له جهتان»

مرحوم صدر سپس به فرض دوم اشاره می کند - که ظاهراً مراد سکاکی نیز همین است - و می نویسد:

«و أما الثانى، فهو يبنى بمقصد السكاكى، لأنه يفترض عدم التصرف فى مرحلة الاستعمال و إنما التصرف فى مرحلة تطبيق المراد الاستعمالى على مصداقه. و هذا يرجع فى الحقيقة إلى أن العناية فى تطبيق المراد الاستعمالى على المراد الجدى، فحين تقول «جئنى بأسد» يكون مرادك الاستعمالى المطالبة بحيوان مفترس و مرادك الجدى المطالبة برجل شجاع، و العناية التى يدعى فيها كون الرجل الشجاع حيواناً مفترساً بالحمل الشائع هى التى تربط عرفاً ذاك المراد الاستعمالى بهذا المراد الجدى على الرغم من تغايرهما.»^۱

توضیح :

(۱) این فرض به کار سکاکی می آید چرا که سکاکی مدعی است تصرف در آن جا است که مراد استعمالی بر مصداق منطبق می شود [اسد یعنی حیوان مفترس ولی وقتی می خواهیم آن را بر مصداق انطباق دهیم، به واسطه ادعا آن را بر زيد انطباق می دهیم]

پس ادعای مذکور در تطبیق مراد استعمالی بر مراد جدی است.

[ما می گوئیم: جدای از اشکالاتی که خواهیم آورد، این تقریر مرحوم اصفهانی از مجاز ادعایی است و چنین تفصیلی بین مراد استعمالی و مراد جدی در تقریر سکاکی موجود نیست.]

۱. بحوث فى علم الأصول، ج ۱، صفحه ۱۱۹



مرحوم شهید صدر سپس اشکال می کند:

«و یرد علیه:

اولاً: أنّ التجوز لا ینحصر بموارد احتواء الکلام علی المراد الجدی بل یتصور فی موارد الهزل أيضاً و تمحض الکلام فی المراد الاستعمالی فإن کان المجاز مراداً هنا فی مرحلة المدلول الاستعمالی فهو خلف المدعی، و إن کان مراداً فی مرحلة المدلول الجدی فهو خلف هزلیة الکلام.

و ثانیاً: أنّ افتراض کون هذا الفرد فرداً من المعنی الحقیقی إنّما یناسب کلیة المعنی الحقیقی و لا یتأتی حیث یرکون جزئياً فلو قیل بأنّ لفظتی الشمس و القمر مثلاً موضوعتان لهذین النیرین الخاصین فكیف نفسّر علی أساس العنایة المذكورة قولنا «هؤلاء أقمار أو شمس» مع أنّ المدلول جزئی، و هذا بخلافه علی المسلك الآخر فإنّه لا مانع بموجبه من أنّ یرکون المعنی الحقیقی جزئياً و المعنی المجازی کلیاً.

هذا، مضافاً: إلی الوجدان القاضی بأنّ إسباغ صفات المعنی الحقیقی ادعاء علی شیء قد یؤدی عکس المقصود للمتجوز، فمن یرید أن یربغ فی جمال یوسف فیقول أنّه «بدر» لیس فی ذهنه إطلاقاً ادعاء أنّ یوسف مستدیر کالبدر، و إلاّ لفقد جماله کإنسان، لأنّ صفات البدر إنّما تكون سبباً للجمال فی البدر بالذات لا فی شیء آخر.»^۱

توضیح :

(۱) اولاً: مراد جدی در آن دسته از کلام موجود است که در مقام شوخی نباشد [مثلاً اگر می گوئیم «شیر آمد» برای اینکه شنونده بترسد و بخندیم، مراد جدی نداریم.]، در حالیکه در این نوع از کلام هم مجاز موجود است. [ما می گوئیم: اولاً: اینکه شوخی کننده، مراد جدی ندارد، ضرری به این نمی زند که طرف مقابل تصور کند مراد جدی گوینده با مراد استعمالی اش متحد است. و إلاً اصلاً او نمی ترسید و لذا شوخی شکل نمی گرفت و همین مقدار برای آنکه تقریر مرحوم اصفهانی کامل باشد، کافی است.

ثانیاً: اینکه داعی برای یک کلام، شوخی کردن است، باعث نمی شود که کلام دارای اراده جدی نباشد. به عبارت دیگر هزل و شوخی بر دو گونه است یکی آن کلماتی که دارای اراده جدی نیستند اصلاً، در این دسته از کلام ها، مجاز راه ندارد. و دیگری آن کلام هایی که هم اراده استعمالی دارند و هم اراده جدی ولی در مقام شوخی به کار می روند در ای دسته از کلام ها مجاز راه دارد.

مثال نوع دوم: به کسی می گوئیم شیر آمد ولی زید آمد، در این جا اراده جدی آمدن زید است ولی اصل کلام برای ترساندن شنونده است.]

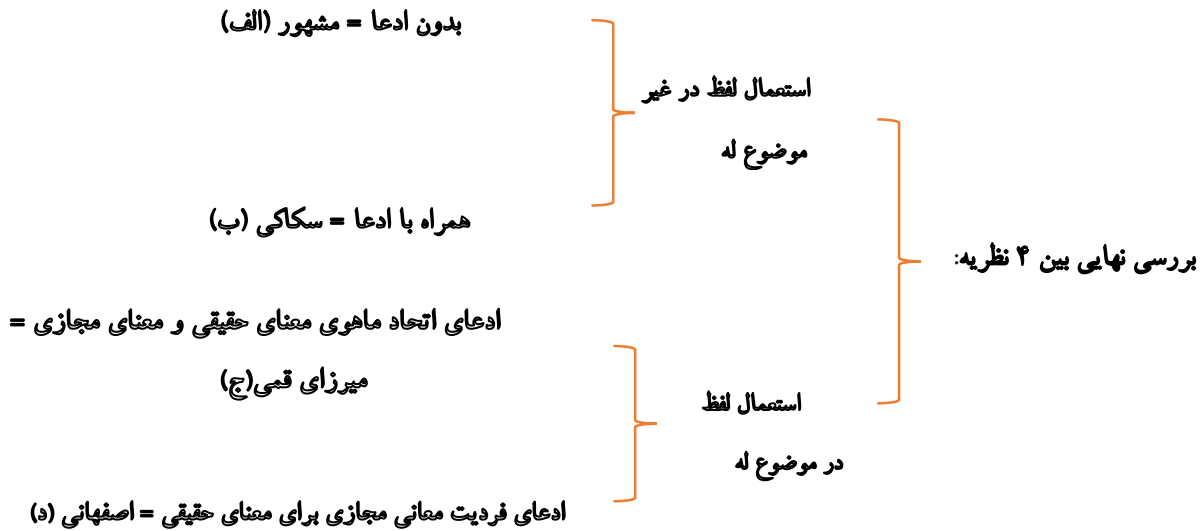
(۲) ثانیاً: در بسیاری از مجازات، الفاظ برای جزئیات وضع شده اند و جزئیات دارای دو فرد حقیقی و ادعایی نیستند.

۱. بحوث فی علم الأصول، ج ۱ ص ۱۱۹



۳) ثالثاً: گاه ادعای فردیت مشبه برای مشبه به، خلاف ذوق و لطافت است.

[ما می‌گوییم: پاسخ به اشکال دوم و سوم مرحوم صدر را سابقاً در ضمن کلمات امام و مرحوم اصفهانی دانستیم اما نکته مهم آن است که بدانیم آیا تقریر مرحوم اصفهانی که تفاوت بین اراده استعمالی و اراده جدی نهاده است، کامل است.]



جمع بندی نهایی:

نکته اول: آیا لازم است تمام مجازها را از یک نوع بدانیم و در همه آن‌ها به یک مبنا قائل شویم؟ سکاکی خود به یک حکم عام قائل نشده است و علاوه بر آنکه بین مجاز مرسل و استعاره فرق گذاشته است، در مجازهایی که علاقه مشابهت در آن موجود است، گاهی به مبالغه در تشبیه قائل است و آن را استعاره می‌نامد و گاهی به مبالغه در تشبیه قائل نیست که اگرچه آن را استعاره نمی‌نامد ولی می‌توان آن را در تعریف مشهور از زمره استعاره به حساب آورد.

نکته دوم: در نظریه های ۳ گانه ای که قائل به اتحاد ادعایی هستند گاهی مبالغه ای بیشتر از نظریه مشهور وجود دارد ولی این امر همیشگی نیست. بلکه چه بسا گاه اتحاد ادعایی محلّ به مبالغه است. مثال:

- «بگذار تا بگیرم چون ابر در بهاران» کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران»
- «هذا الذی تعرف البطحاء و طائة» و البیت يعرفه و الحلّ و الحرم»
- «گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست» در و دیوار گواهی بدهد کاری هست»

در این مثالها اگر ادعا کنیم که سنگ، آدم ادعایی است و یا بیت و در و دیوار انسان ادعایی است، لطافتی در کلام موجود نیست، بلکه در این مثال‌ها، باید سنگ و بیت و در و دیوار همان سنگ و در و دیوار باشند تا کلام لطیف باشد (و نباید به اصطلاح ادبای فارسی «جان پنداری» را پذیرفت)



اللهم إلا أن يقال: این مثال‌ها حتی طبق نظریه مشهور از نوع «مجاز در جمله» است.
نکته سوم: بلاغت یعنی مطابقت با مقتضای حال، حال‌گاهی مبالغه در تشبیه مخلّ به مقتضای حال است، مثلاً کسی که در یک دادگاه صحبت می‌کند و می‌گوید: «عباس یک بشقاب غذا را خورد» نباید ادیبانه صحبت کند بلکه یا مجاز در حذف است (محتوای یک بشقاب) و یا مرسل است (ذکر ظرف به جای مظروف).
نکته چهارم: حتی اگر در جایی بلاغت به آن باشد که به فرد ادعایی قائل شویم، اگر کسی «استعمال در غیر موضوع له» کرد، مرتکب غلط نشده است.

پس: نمی‌توانیم بگوییم مجاز (سواء كان استعارة أو غير استعارة) فقط به یک نوع است و بس. بلکه می‌توان هر کدام از ۴ نوع مطرح شده را پذیرفت و بسته به مقام و اقتضای حال، شأنیت‌گوینده و محل و هم‌چنین نحوه اراده متکلم، به هر یک از این ۴ نحوه قائل شد. و در این باره اصل اولیه‌ای هم موجود نیست که آن را اصل در مجاز قرار دهیم.

